



چه زمانی نبوغ‌های خفته بیدار می‌شود؟

مجید رشید پور

آگاه نیستیم.

کسانی که بر قدرت‌ها و استعداد‌های نهانی خود پی برده‌اند در زندگی بسیار موفق شده‌اند، ولی آن‌هایی که از قدرت‌های خود بی‌اطلاع‌اند زندگی معمولی را دنبال می‌کنند. طبق بررسی‌های منتشر شده هر انسانی تنها ۱۵ درصد از استعداد‌های نهانی خود را به کار می‌گیرد. بنابراین چنان‌چه از ۲۰ درصد استعداد‌های خود استفاده کنیم همگی نابغه خواهیم شد و اگر ۳۰ درصد از استعداد‌هایمان را به کار بگیریم، قهرمانان بزرگی می‌شویم.^۱ بنابراین منصفانه است اگر بگوییم هر نابغه و قهرمانی توانایی‌های نهفته خود را خیلی بیش از افراد معمولی پرورش داده است. ادیسون برای هر اختراع خود، دستگاه ابداع شده را بعضی

سعدی علیه‌الرحمه چه زیبا سروده است:
جوانا ره طاعت امروز گیر
که فردا نیاید جوانی ز پیر
من آن روز را قدر نشناختم
بدانستم اکنون که در باختم
کیم دو جونگ در کتاب معروف خود
"سنگ فرش هر خیابان از طلاست" چنین
می‌گوید: ما انسان‌ها دارای توانایی‌های
خارق‌العاده هستیم، اما از آن‌جا که چنین
قدرت‌هایی در نهاد به صورت نهفته‌اند، ما
هیچ‌گاه از عمق و قدرت توانایی‌های واقعی‌مان



زمان ضعف و پیری نمی‌توان به خلاقیت و نبوغ دست یافت. بین آغاز و پایان عمر دوره جوانی قرار دارد که بهترین فصل عمر است، زیرا دوره تحرک و فعالیت است. در این دوره جوان از عالی‌ترین قدرت‌ها و توانمندی‌ها برخوردار است و هیچ عاملی نمی‌تواند وی را از وصول به اهداف باز دارد. بسیاری از قهرمانان ورزشی با گذشت دوره جوانی با قهرمانی وداع و خداحافظی می‌کنند، زیرا توان جوانی از آنان وداع کرده است.

در زبان عرب تمثیل زیبایی وجود دارد بدین مضمون که وقتی چوب‌ها را در کنار هم قرار داده، آتش روشن می‌کنند، پس از مدتی شعله‌های آتش به مرحله آفرورختگی کامل

مواقع تا ۲۰۰ مرتبه یا حتی بیشتر آزمایش می‌کرد. ادیسون با پشتکار زیاد استعدادهای نهانی خود را رشد داد و نبوغ درونی و خفته‌اش را بیدار کرد.^۲

فیلسوف بزرگی به نام هانری برگسن معتقد است که پیش‌رفت کردن در واقع سرشت زندگی است و تمام موجودات باید فعالانه رشد و ترقی کنند و اغلب این را به عنوان اصل زندگی بشناسند.^۳

عمر هر فردی به سه قسمت تقسیم می‌گردد: آغاز آن دوره کودکی و خردسالی است که سرشار از بازی و تفریح و تقلید و اقتباس کردن از دیگران است. پایان عمر دوره کهنوت و ناتوانی است و بدیهی است که در

می‌باشید، به نحو مطلوب پرورش داده‌اند. هر انسانی دارای ذوق و علاقه خاصی است، لذا برای ساختن انسان‌ها باید استعداد‌های هر فرد را شناسایی کرد و سپس آن‌ها را پرورده ساخت. بدین وسیله از اتلاف نیروها جلوگیری می‌شود، چرا که برنامه‌های آموزشی و پرورشی مطابق با استعداد‌های شاگردان برنامه‌ریزی می‌شود.

یکی از معلمان دبیرستان جعفری چنین نقل می‌کرد: "یکی از شاگردانم پسر تاجر معتبری بود که از نظر استعداد تحصیلی نسبتاً ضعیف بود، به طوری که در تابستان‌ها مجبور بود در کلاس‌های تجدیدی شرکت کند. روزی در داخل کلاس با شاگرد مذکور به شور و مشورت پرداخته، به او گفتم: هر انسانی با استعداد خاصی آفریده می‌شود و به نظر من استعداد شما در زمینه تجارت است. امشب این موضوع را با پدرتان در میان بگذارید و بگویید معلم به من توصیه کرد که اگر اجازه دهید به جای اجبار به تحصیل و دچار رنج و ملال شدن، از فردا به حجره شما بیایم و به تدریج استعداد ذاتی خود را پرورده سازم.

فردای آن روز، شاگرد مورد بحث کمی گرفته بود. وقتی نتیجه شور و مشورت با پدر را از او سؤال کردم ابتدا از پاسخ دادن خودداری می‌کرد ولی در اثر اصرار من چنین گفت: پدرم با تندی و تیزی پاسخ مرا داد و گفت: فضولی موقوف، برو درست را بخوان و حتماً به معلمات هم بگو که در امور داخلی خانواده‌ها دخالت نکند و به تدریس خود اشتغال داشته باشد.

ده سال از این ماجرا گذشت. به خاطر ندارم که آیا این شاگرد موفق به گرفتن دیپلم شد یا نه.

می‌رسد که در زبان عرب می‌گویند: شایب النار،^۳ یعنی آتش جوان گردید و به عبارت دیگر، آتش به کمال آفرورختگی خود رسید. روی این اصل برای به دست آوردن موفقیت‌ها و وصول به اهداف عالی باید در دوره جوانی به تلاش و کوشش پرداخت.

از امام محمد باقر - علیه السلام - نقل شده است: من قرأ القرآن و هو شاب مؤمن اختلط القرآن به لحمه و دمه.^۴ جوانی که ایمان داشته باشد، وقتی قرآن می‌خواند معانی قرآن با گوشت و پوست او عجین و آمیخته می‌شود.

بدیهی است که منظور قابلیت و پذیرش جوان است که در دوره جوانی هر چه در برابرش قرار بگیرد آن را جذب می‌کند.

در آیین اسلام برای تحصیل دانش مبدأ و منتهایی قرار داده شده است: اطلب العلم من المهدی الی اللحد.^۵ "زگواره تا گور دانش بجوی." پیامبر اسلام عالی‌ترین دوره تحصیل و کسب کمالات را دوره جوانی تعیین کرده است.

از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است:^۶ من تعلم فی شباه کان به منزلة الرسم علی الحجر ومن تعلم و هو کبیر کان بمنزلة الکتاب علی وجه الماء. در جوانی دنبال آموزش رفتن مثل آن است که بر روی سنگ چیزی را حک کنند و اگر کسی در دوره بزرگ‌سالی به انجام این کار بپردازد همانند آن است که بر روی آب چیزی را نقش کنند، یعنی به زودی از بین خواهد رفت.

حال در این جا این سؤال مطرح می‌گردد که جوان را چگونه و چه‌سان باید پرورده ساخت؟ رئیس کارخانه دوو در فرازی از کتاب خود این‌طور می‌نویسد: حقیقت امر این است که کسانی قهرمان یا نابغه شده‌اند که استعداد‌های درونی خود را که هر یک از شما دارای آن

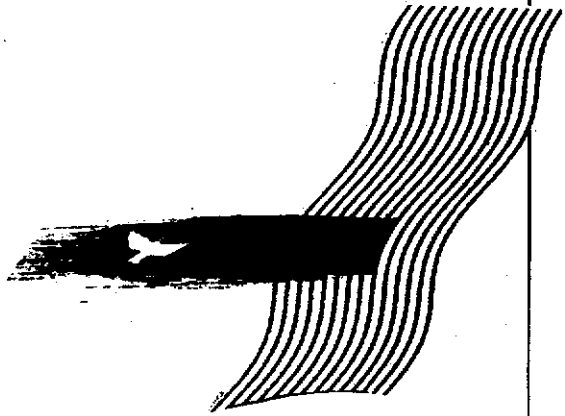
قرآن را اداره کند. آن روز مرحوم یزدگردی با این که شاگرد کلاس سوم ابتدایی بود، با هنرمندی و استادی تمام کلاس قرآن را به عالی‌ترین وجه اداره کرد. من که مراقب رفتار و کردار او بودم در دل بر او آفرین می‌گفتم، زیرا احساس می‌کردم که او بهتر از معلم مربوط کلاس قرآن را به پایان رسانید. او با این که هم‌شاگردی من بود، باتکریم و احترام فراوانی مرا وادار به خواندن قرآن کرد. مرحوم یزدگردی از مادر، معلم آفریده شده بود، به کار معلمی عشق و علاقه داشت و سرانجام نیز یکی از استادان برجسته دانشکده الهیات گردید.

خدایش او را رحمت کند.
رحمت خدا بر حافظ شیرین سخن باد که فرمود:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد
خدا کند که روزی در آموزش و پرورش
کشورمان انقلاب فرهنگی صورت گیرد و همه
دانش‌آموزان براساس استعدادهای درونی‌شان
به کلاس‌ها بروند تا در اندک مدتی استادی
ماهر و دقیق بار بیایند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- کیم دو چونگ: "سنگ فرش هر خیابان از طلاست"، صفحه ۷۰.
- ۲- مجید رشیدپور: چگونه باید بود؟، صفحه ۱۰۵.
- ۳- کیم دو چونگ: "سنگ فرش هر خیابان از طلاست"، صفحه ۱۰۵.
- ۴- منتهی الآداب، ماده شاب.
- ۵- زاوش: معجم بحارالانوار، کلمه شاب.
- ۶- معجم بحارالانوار، ماده علم.



روزی در چهارراه حسن‌آباد منتظر وسیله نقلیه بودم که اتومبیلی از مقابلم رد شد و سپس به عقب برگشت و در برابرم ایستاد. راننده در اتومبیل را باز کرد و مرا به سوار شدن دعوت نمود. او را نشناختم. وقتی نام فامیل او را پرسیدم معلوم شد که پسر همان تاجر معروف است. پس از احوال‌پرسی گفتم: استاد، احترام و تکریم شما بر همه ما واجب است، ولی من امروز می‌خواهم دست شما را ببوسم، زیرا من سرانجام به حجره پدر رفتم و طبق استعداد پدری به کسب و تجارت پرداختم. اما اقرار می‌کنم که امروز ده سال عقب هستم. اگر پدرم سخن شما را پذیرفته بود من ده سال عقب نمی‌ماندم و عمرم را با چیزی که مطابق استعدادم نبود ضایع و باطل نمی‌کردم.

* * *

در دوران کودکی به دبستان ادیب می‌رفتم. در بین شاگردان سه نفر بودند که در نوشتن انشا با یکدیگر رقابت می‌کردند. یکی از این سه نفر مرحوم دکتر یزدگردی استاد ادبیات و از اساتید برجسته دانشگاه بود. روزی که معلم قرآن مدرسه بر اثر بیماری به مدرسه نیامده بود، ناظم مدرسه از یزدگردی خواست که کلاس